زن و سیاست

ترقی

این مسئله امروز حواس متفکرین اروپا را بخود جلب نموده و محل اختلاف شده که آیا قوای روحی و ساختمان زن میتواند مانند مرد سیاست مملکت را اداره کند یا نه؟و آیا صلاح است که زن در سیاست‏ هم با مرد نزدیک شود یا اینکه برحسب تقسیم کار بایستی سیاست اختصاص‏ بمرد داشته و زن کارهای دیگری را بخود اختصاص دهد؟

خانم«ماری کوریلی»نویسنده شهیر انگلیسی در طی یک مقاله‏ مفصل راجع باین موضوع چننی می‏نویسد:

«زن خلق شده است برای اینکه محبت و مهربانی و ناز و لطافت‏ را بپروران و در پرتو این خصائص و ظرافت طبیعی و قشنگیش در قلب مرد راه پیدا کند و این روح زن ایجاد موسیقی می‏نماید و بنا برین زن برای موسیقی خلق شده و نمی‏تواند در سیاست مثل موسیقی‏ هنر اظهار دارد.من جنس خود را خیلی دوست میدارم و مایلم که‏ بسعادت حقیقی خودش برسد و لیکن بغیر از راه طبیعی ممکن نیست»

«شارل ژارفس»رمان‏نویس معروف درین موضوع می‏نویسد: «اگر من زن بودم آزادی و قوتی که بدست آورده بودم برای ترقی دادن‏ دختران جنس خودم بکار برده و توجه خود را کاملا بخانه و بچه‏های‏ خود معطوف داشته و آنها را مطاببق میل و منافع خود برای زندگانی‏ تربیت کرده و میدان سیاست را برای مردها وامیگذاشتم»

بعضی نویسندگان دیگر هم که مخالف با دخول زن در سیاست هستند همه بیاناتی درین موضوع نظیر بیانات فوق نموده‏اند و در مقابل این‏ها عده دیگر نیز وجود دارند که زن را با مرد در همه چیز همزور میدانند و معتقدند که زن کاملا از عهده اداره کردن سیاست مانند مرد برمیآید و ابدا نقصی در او نیست.

یک دستهء ثالث نیز موجودند که مابین این دو عقیده را اختیار نموده و میگویند زن برای اداره کردن سیاست لایق است ولی‏ مآلا،یعنی در روح و جسم زن نقص طبیعی که او را عاجز از سیاست‏ نماید موجود نیست لیکن کار نکردن قوای او را برای‏ سیاست ضعیف نموده و بایستی زنها بدوا تربیت سیاسی شده و قوای‏ آنها برای سیاست نمود کند تا در آینده بتوانند وارد این میدان گردند.

این افکار امروز راجع بدخول زن در سیاست در دنیای متمدن‏ وجود دارد،ولی نهضت شدید زنها باین افکار اعتنائی ننموده و با این‏ شدت کنونی ممکن است درین قسمت هم‏دوش با مردها مشغول‏ کار شوند.بتاریخ هم که نگاه کنیم برخی زنهای با لیاقت از قبیل«کاترین» ملکه روسیه و«الیزابت»ملکهء انگلیس و«ماری ترز»بوده‏اند که امتحان لیاقت خود را داده و ثابت نموده‏اند که قوای آنها برای اداره‏ کردن سیاست کمتر از مردها نیست.

مادر

ایرج میرزا

گویند مرا چو زاد مادر پستان بدهان گرفتن آموخت‏ شبها بر گاهواره من‏ بیدار نشست و خفتن آموخت‏ لبخند نهاد بر لب من‏ بر غنچه گل شکفتن آموخت‏ دستم بگرفت و پابپا برد تنا شیوه راه رفتن آموخت‏ یک حرف و دو حرف بر دهانم‏ الفاظ نهاد و گفتن آموخت‏ پس هستی من ز هستی اوست‏ تنا هستم و هست دارمش دوست